

# هو الحکیم

نکات تستی درس به درس  
فلسفه دوازدهم - کنکور ۱۳۹۹

تلخیص و تنظیم:  
گروه فلسفه و منطق استان یزد  
حمیدرضا عبدلی

## درس اول

- مفهوم وجود، وجه مشترک (وحدت) همه موجودات هستی است و مفهوم ماهیت، وجه تمایز و تکرر آنها.
- وجود و ماهیت در ذهن مغایرت دارند و در خارج (واقع) اتحاد دارند. یعنی به ازای مثلاً یک اسب دو موجود نداریم بلکه در خارج یک موجود داریم ولی در ذهن، دو مفهوم (معنا) از آن می‌گیریم.
- معادل های مغایرت = دوگانگی، تمایز، تفکیک، دوتا بودن، زیادت
- معادل های اتحاد = یگانگی، عینیت.
- بحث مغایرت وجود و ماهیت را اولین بار ارسطو مطرح می‌کند؛ اما توجه ویژه به آن و استفاده از آن برای اثبات خدا، توسط فارابی و ابن سینا انجام می‌شود.
- دلیل (استدلال بر) مغایرت وجود و ماهیت اینه که موقع تعریف ماهیت، مفهوم وجود در تعریف نمی‌آید؛ یعنی این دو مدل زیر اشتباه هستند:  
ماهیت = وجود (اینکه وجود عین ماهیت باشد)  
ماهیت = وجود (مفهوم عام) + یک مفهوم خاص دیگر (اینکه وجود جزء تعریف ماهیت باشد)

## درس دوم

- این روند (ترتیب) رو یادتون باشه که استفاده می‌شه در تست زدن:

چگونه از مغایرت وجود و ماهیت به اثبات خدا می‌رسیم؟

**مرحله اول:** قبول وجود و واقعیت مستقل از ذهن (رد حرف گرگیاس) و بعد فهم مغایرت دو مفهوم وجود و ماهیت ذهن.

**مرحله دوم:** حالا که وجود و ماهیت مغایرنند؛ چه نسبتی بین این دو مفهوم برقرار است.

سه نسبت: وجوب، امکان، امتناع که نسبتشون با وجود می‌شه: واجب الوجود، ممکن الوجود، ممتنع الوجود.

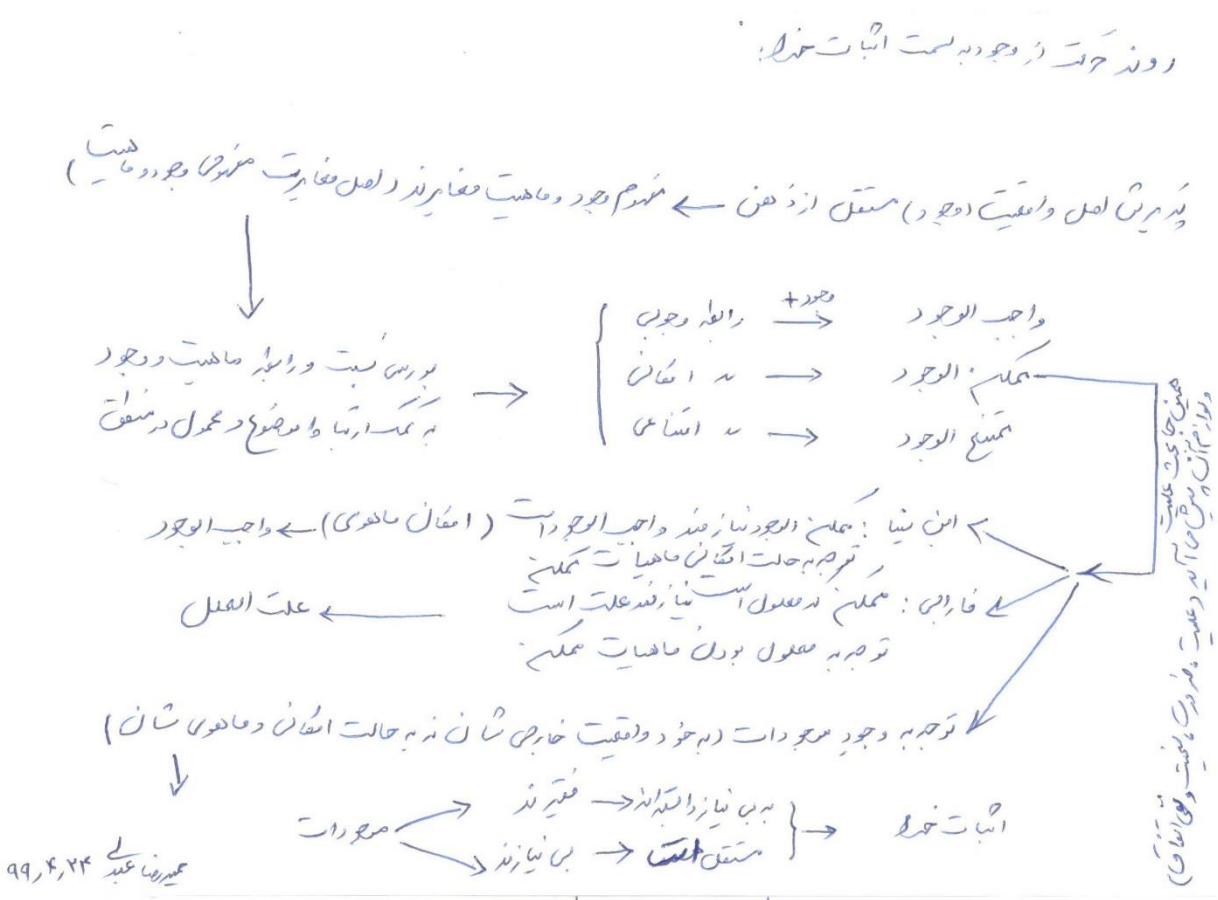
**مرحله سوم:**

ابن سینا: از امکان ذاتی ماهیات، استفاده می‌کنه و می‌رسه به خدا (برهان وجوب و امکان)

ملاصدرا از خود وجود (واقعیت) استفاده می‌کنه و فقر موجودات (فقر وجودی) یا امکان فقری را مد نظر قرار

داده و می‌رسه به خدا

ترتیب زیر رو به خاطر داشته باشید:



- کلمات معادل:
- رابطه ضروری = وجوبی، حتمی، اجتناب ناپذیر
- رابطه امتناعی = محال، نشدنی
- رابطه امکانی = مساوی بودن نسبت به وجود و عدم، نه ضروری و نه محال (ممتنع)
- مهم: واجب بالغير (و ممتنع بالغير داریم)؛ ولی **تعبیر ممکن بالغير کلا غلطه** و نداریم.
- آکوئیناس برهان وجوب و امکان ابن سینا را در اروپا گسترش داد و به بحث مغایرت وجود و ماهیت توجه داشت.
- منظور از فقر همان وابستگی موجودات است.
- نکته: در فلسفه سهروردی و نیز در فلسفه ایران باستان (و کمی ملاصدرا)، تعبیر نور و اشراق زیاد دیده می‌شود. (مثال خورشید مثال خوبی است).

## درس سوم

• نکته تستی:

کهن ترین و قدیمی ترین و نخستین مسئله = علت

مبنایی ترین و اصلی ترین مسئله = قبول واقعیت مستقل از ذهن (قبول واقعیت یا وجود)

• معنای علت: وجود بخشی، داد و ستد شدن وجود، یک طرف (علت) به طرف دیگر (معلول) وجود می دهد.  
• پس معلول قبل از وجود گرفتن از علت، وجود ندارد.

• پس رابطه علت یک طرفه است نه دو طرفه. مثل جاذبه و .. نیست.

• علت مثل: خدا و جهان، ابر و باران، برخورد و صدا، الکتریسیته و رعد و برق

• دقت به تفاوت دیدگاهها درباره علت (و نحوه درک آن)

تجربه گرا: حس و تجربه را قبول دارم و نه استدلال عقلی، علت را قبول دارم، علت را با توالی (تعاقب) حوادث می فهمم، علت امر خارجی است.

هیوم: من تجربه گرا هستم و حس و تجربه را قبول دارم نه استدلال عقلی، اما علت را قبول ندارم، علت توهم و تداعی ذهنی است. عادت ذهنی است و ذهن ما آن را می سازد. چون علت از حس به دست نمی آید و ما با حس فقط علت و معلول را می بینیم نه علت (رابطه بین آن دو) را. علت امر ذهنی است.

دکارت: استدلال عقلی را قبول دارم، علت را قبول دارم، البته برای علت استدلال نمی آورم، چون علت بدیهی و اولیه و فطری است، علت امری خارجی (واقعا) است.

کانت: متاثر از هیوم، علت را قبول دارم، اما به نظر من علت امری ذهنی (ساجکتیو) است نه عینی و خارجی (آبجکتیو)، از جایی کسب نشده و ساختار خود ذهن این را دارد.

ابن سینا و سایر فلاسفه مسلمان: عقل و استدلال عقلی را قبول دارم، علت با حس درک نمی شود، علت یک قاعده عقلی است (نه تجربی) و استدلال می خواهد، امری خارجی و واقعی است.

ابن سینا گفتی که علت قاعده عقلی است؛ پس استدلال بیار؟

اگر بخواهد امر ممکن که نسبتش با وجود و عدم مساوی است، خود به خود به وجود بیاید، دچار اجتماع نقیضین می شویم.

نکته:

خود علت (نه علت) چطور درک می شود؟

اگر علت حوادث طبیعی باشد، با حس؛ مثلا درخت، انسان و ...

اگر علت، امور غیرطبیعی باشد، با عقل؛ مثلا خدا و ملائک و عقول و ...

• اصل سنخیت:

هر علت، معلول خاص خودش را دارد و هر معلولی از علت خاص خودش به وجود آمده است.

یا هر چیزی از هر چیزی پدید نمی آید و هر علتی، هر معلول را ایجاد نمی کند.

- نتایج اصل سنخیت:
- معنادار شدن نظم، نظم عالم پشتوانه عقلی پیدا می کند، تحقیق و دانش و علم، توجه به علل ویژه پدیده‌ها
- اصل وجوب (ضرورت) علی و معلولی: علت (تامه)، به معلول ضرورت وجود می دهد.
- نکته: منظور در اینجا علت تامه است. (همان عامل بیرونی)
- به عبارت ساده: اگر علت تامه داشته باشیم، معلول حتما و ضرورتا، محقق می شود (به وجود می آید)
- و
- اگر معلولی را دیدیم باید بفهمیم که علت تامه آن حتما و ضرورتا محقق شده است. (رد دیدگاه مهبانگ)
- نکته: معلول در اینجا همان واجب بالغیر است.

## درس چهارم

- معادل‌های تستی:
- علیت = ارتباط و پیوستگی، نفس ارتباط، در مقابل معنای صدفه قرار دارد.
- وجوب علی معلولی = ضرورت، حتمیت، قطعیت، تخلف ناپذیری، اطمینان داشتن از تحقق معلول
- سنخیت علت و معلول = نظم و قانون‌مندی، انتظام، سنت‌های الهی، هرج و مرج نبودن هستی، تحقیق و علم.
- علت تامه: شرط هم لازم و هم کافی
- علت ناقصه: شرط لازم و نه کافی
- مجموعه علل ناقصه = علت تامه
- معلول (بر اساس اصل ضرورت علی و معلولی) کاملا به علت تامه وابسته است. ولی:
- معلول به نحوی و تا حدی به علت ناقصه وابسته است. مثلا اراده کردن برای نوشتن علت ناقص است و برای تحقق نوشتن، به عوامل دیگری هم نیاز داریم.
- کلمات معادل:
- اتفاق به معنای اول = نفی علیت، نفی ضرورت
- اتفاق به معنای دوم = نفی سنخیت، شانس
- اتفاق به معنای سوم = نفی غایتمندی و هدفمندی
- اتفاق به معنای چهارم = پیش بینی نکردن، عدم آگاهی، خبر نداشتن

• معانی اتفاق:

معانی اتفاق و نتایج آن مشابه با اصول ذکر شده	نتایج این اصول	اصل فلسفی
۱) بین علت و معلول رابطه ضروری وجودی است. تحقق آن علت باید بر معلول نیاید و برعکس مثلاً جهان به وجود آمده ولی علت نداشتند. یا <b>اتفاقاً</b> جهان به وجود آمده است. یا مثلاً منخ اتفاقاً دیدن هیچ علتی سر ما خوردم؛ حاصله خوردن خود.	ضرورت، حتمیت، قطعیت و علت ناپذیری نظام هستی	« ضرورت و ربط علی معلولی + علت » (اگر علت با تمام حتمیت خود تحقق شود، معلول هم حتماً تحقق می‌شود و بالعکس وقتی معلول وجود دارد، حتماً علتی دارد - چیزی خوب خود به وجود می‌آید)
۲) هر علتی که معلول را می‌تواند به وجود آورد و بالعکس، نظم و قانونی به هر علتی حاکم نیست. من <b>اتفاقاً</b> سر ما خوردم؛ چون در درختی رست بر من حرف زدند و این علت سر ما خوردن من بود. اگر او در من از دست شما عصبانی شوم، من <b>اتفاقاً</b> خوابان می‌گیرم. همه چیزها نسبی است.	جهان را می‌توانم قانون، انتظام آن، هیچ نوع در نظام نفی نیست. سنتی می‌ماند.	« نسبیّت بین علت و معلول » هر علتی معلول خاص خود را دارد و در معلول علت خاص خود را دارد. هر چیزی مثل هر چیزی نیست و هر چیزی از نظر هر کسی به نظر می‌آید.
۳) حرکات جهان نسبت و سوس شخصیت ندارند. حرکات جهان ناشی از تغییرات <b>اتفاقاً</b> است. معقود معقود این جهان معقود نیست. به طور کلی اتفاقاً جهان قابل یافت و به آن در سایر موجودات حاصل نمی‌گردد. می‌توانست اینطور شود. (حرف دارین)	جهان معقود و معقود خاص دارد. [تغییر معانی غایت را تقلید کرده‌اند]	« جهان خود معقود را غایت ندارد ». حرکات و نظام آن سوس در این جهان مطابق یکدیگر نامرکس به نسبت معقود و طراحی کرده از قبل، پس می‌روند.
۴) عدم آگاهی ما نسبت به حرارت و عین آن؛ یعنی پس من این را نکرده‌ام. مثلاً من <b>اتفاقاً</b> سر ما خوردم یعنی اولاً من دانم در سه خوردن علت دارد (مختصراً) و ثانیاً من دانم علت خالی خود را دارد (دست معنای ۲) و ثالثاً من دانم این سر ما خوردن حتماً به نتایج دیگر ذاتی منجر می‌گردد (دست معنای ۳) اما من به آنها آگاهی ندارم.		عبدلی ۹۸، ۸، ۱۷ فکرند معنای معنای چهارم اتفاقاً را می‌توانند یعنی مطلق آن من نسبت به خلی چیزی آگاه نباشم ولی اصول من خالی را و دیگر من دانم یا خواهم نکرده.

- دیدگاه های مطرح در بحث **غایت‌مندی** و رابطه آن با **علت العلل**
  - دسته اول: علت العلل قبول دارم، غایت‌مندی هم قبول دارم = فلاسفه مسلمان
  - دسته دوم: علت العلل قبول ندارم، غایت‌مندی هم قبول ندارم = خداناباوران
  - دسته سوم: علت العلل قبول دارم ولی غایت‌مندی را قبول ندارم = داروین
  - دسته چهارم (برای مطالعه: علت العلل را قبول ندارم؛ ولی غایت‌مندی در پدیده های انسانی و اجتماعی را قبول دارم = مارکس }
- مثال تستی:

- ✓ اینکه می گوید: بذر گندم می کارم و همه شرایط لازم را فراهم می کنم و **اطمینان** دارم که گندم، سبز شده و محصول می دهد. (نفی معنای اول اتفاق و پذیرش اصل **ضرورت** علی و معلولی)
- ✓ اینکه می گوید: بذر **گندم** می کارم و اطمینان دارم که در آخر سر **گندم** برداشت می کنم نه جو (نفی معنای دوم اتفاق و قبول **سنخیت**)
- ✓ اینکه می گوید: بذر گندم می کارم و **انتظار** دارم که **محصول** برداشت کنم. (یعنی معتقدم که این کار من به مقصد و هدفی منتهی خواهد شد) (نفی معنای سوم اتفاق و پذیرش **غایت‌مندی**) (مقصد)

✓ اینکه می گوید فلانی از انجام فلان کار، انگیزه داشته و کارش عبث و بیهوده نبوده (نفی معنای سوم اتفاق و پذیرش غایتمندی) (مقصود)

- غایت به دو معنا استفاده می شود: ۱. مقصد و پایان مسیر و ۲. انگیزه و هدف و برنامه (مقصود)

## درس پنجم

نکات تستی دیدگاه های مطرح شده درباره خدا

- حکمای ایران باستان (به گزارش سهروردی و گزارش های اسطوره ای): خدا نور هستی است که با اشراق و پرتو خود سایر موجودات را به وجود آورده، نخستین مخلوق = بهمن که مجرد است (معادل عقل اول در دیدگاه فلاسفه اسلامی)،

- مردم یونان باستان: خدایان (ده ها خدا) نه خدای واحد!

زئوس: خدای آسمان و باران

آپولون: خدای خورشید، هنر و موسیقی

آرتمیس: خدای عفت و خویشتن داری

نکته: افلاطون را ابداع کننده خدانشناسی فلسفی دانسته اند؛ زیرا با دقتی فلسفی از خدا حرف زده است. (از نگاه تیلور).

- افلاطون: ویژگی های خدا از نگاه افلاطون: هدفدار (رد معنای سوم اتفاق)، معین، ویژگی هایی روشن دارد، نفی شرک و چند خدایی، نفی کفر و بی خدایی، خلقت او آگاهانه است، نه می زاید و نه از میان می رود، چیزی را به خود راه نمی دهد، در چیزی فرو نمی شود، او را با تفکر و تعقل می توان شناخت. (البته به شهود هم قایل است)

- ارسطو:

برهان نظم: از نظم جهان می توان به ناظمی جاویدان و برتر از ماده رسید. (معادل ضرورتا موجود)

برهان برترین و شریف ترین و خوب ترین موجود است و او واقعیت الهی است. (محال است برتر و بهتر باشد، اما برترین و بهترین نباشد)

برهان محرک اول (محرک نامتحرک)

اوصاف خدا از نگاه ارسطو: ضرورتا موجود، محرک غیرمتحرک، دارای حیات، تغییر ناپذیر (مادی نیست)، عالی ترین اندیشه، فعلیت تام (عقلی است و بالقوه نیست یعنی مادی نیست)، کامل و بالذات است. غیر متحرک است یعنی غیر مادی است یعنی تغییر نمی کند.

### • دکارت:

از مفهوم (تصور) نامتناهی و علیم و قدیر به موجود نامتناهی خارجی و واقعی رسید.  
نکته: موجود واقعی و خارجی نامتناهی (خدا)، تصور نامتناهی را در ذهن ایجاد کرده است.  
یک مقدمه در برهان دکارت مضمّر و پنهان است:  
- زیرا یک موجود متناهی نمی تواند مفهوم نامتناهی ایجاد کند.

### • هیوم:

اولاً: همه دلایل گذشتگان بر خدا قابل نقد است.  
ثانیاً: استدلالات صرفاً عقلی، مردودند. (دلایل دکارت و ابن سینا و... مردودند)  
ثالثاً: اساساً ادراک عقلی مستقل از تجربه و حس نداریم. (رد دکارت که عقل گراست)  
رابعاً: برهان مهم فلاسفه که برهان نظم باشد، نهایتاً می تواند یک ناظم و مدبر اثبات کند، نه یک خدای خالق، زلی و ابدی و نامتناهی و واجب الوجود.

پس:

آنچه فلاسفه درباره برهان نظم ادعا می کنند، با آنچه که اثبات می کنند متفاوت است (یکی نیست).

### • جان لاک و بارکلی: (قبل از کانت)

ما تجربه گرا هستیم ولی خدا را هم قبول داریم. (تفاوت با هیوم و با آگوست کنت)  
استدلال لاک و بارکلی: ۱. برهان نظم و ۲. شهود ما به خدایی می رسیم که متناهی است.

### • کانت:

- نیاز به اخلاق برای زندگی، نیاز به خدا را اثبات می کند. (سابعکتیو)  
اینکه ما به اخلاق برای کنترل زندگی اجتماعی نیاز داریم، نشان می دهد که وجود خدا ضرورت دارد.  
(حرکت از اخلاق به سمت اثبات خدا) (یعنی براهین عقل نظری محض را قبول ندارد)  
نکته: اخلاق = عقل عملی

### روند استدلال کانت:

نیاز جامعه به اخلاق ← لازمه اخلاق، اراده و اختیار داشتن انسان است ← لازمه مختار بودن این است که انسان نفس غیر مادی و فناپذیر و جاودانه داشته باشد ← نفس جاودانه، مطلوبات نامتناهی دارد و برای تحقق آن مطلوبات، به جهان جاودانه و نامتناهی نیاز دارد ← برای تحقق چنین جهان جاودانه و نامتناهی، به ایجادکننده جهان جاودانه و نامتناهی (خدای جاودانه و نامتناهی) نیاز است.

### • آگوست کنت:

پوزیتیویست و متأثر از کانت.

کنت و هیوم: ۱. یا خدایی نیست؛ یا ۲. نمی توان اثبات کرد. (دلیل: ما فقط حس و تجربه را ملاک قرار می دهیم)



- ویلیام جیمز (پراگماتیست):  
دلیل وجود خدا، تجربه‌های شخصی (دینی، معنوی و عشق و عرفان) انسان است. (مشابه برگسون) پذیرش خدا زندگی را معنا دار می‌کند. و بدون خدا ما دچار پوچی و خلاء معنایی می‌شویم.
- کرگور:  
ایمان هدیه (عطیه) الهی است و خدا مومن را بر می‌گزیند (به هر کس بخواهد می‌دهد)؛ و الا زندگی تاریک خواهد شد.
- کاتینگهام:  
پذیرش خدا زندگی را با ارزش و اهمیت می‌سازد. به انسان امید می‌دهد و مامن و پناهگاه می‌یابیم.

### درس ششم

- دیدگاه دکارت درباره خدا به دیدگاه فلاسفه اسلامی شبیه است.
- فلاسفه اسلامی معتقدند خدا را باید اثبات کرد (رد حرف ویلیام جیمز و برگسون و کاتینگهام و کرگور که صرفاً به پذیرش اکتفا می‌کنند).
- استدلال فارابی این مقدمات را دارد:
  - وجود اشیاء پیرامون ما.
  - تقدم علت بر معلول (مشروط بودن وجود معلول به وجود علت)
  - محال بودن (بطلان، امتناع، استحاله) تسلسل علل نامتناهینتیجه: علت العللی هست که معلول هیچ چیز نیست.
- نکته تستی برای این برهان:  
تسلسل علل محال است نه تسلسل معلول‌ها.  
ابتدا داشتن سلسله نامتناهی امری خود متناقض و غیر ممکن است. (یعنی قسمت آبی و زرد با هم متناقض هستند و نمی‌توان آنها را در کنار هم آورد)
- تفاوت دیدگاه راسل و فارابی:  
موجود: (ممکن یا واجب یا ممتنع)  
فارابی می‌گوید هر ممکنی نیاز به علت دارد ولی راسل می‌گوید هر موجودی نیاز به علت دارد. برای همین می‌گوید خدا هم علت می‌خواهد.  
فارابی برای خدا، وجوب و ضرورت ذاتی قایل است؛ ولی راسل برای چیزی ضرورت ذاتی قایل نمی‌شود.
- خلاصه استدلال ابن سینا (وجوب و امکان)  
چون موجودات پیرامون ما ممکن الوجود هستند، برای خروج از حالت تساوی و امکان نیاز به واجب الوجود باذات داریم.

- مقایسه برهان فارابی و ابن سینا:  
تعبیر فارابی از خدا، علت العلی است (چون از علیت استفاده می کند) و تعبیر ابن سینا واجب الوجود. (چون از وجوب استفاده می کند)  
در برهان ابن سینا از بطلان تسلسل استفاده نشده است.
- چند نکته تستی:
  - کسی که علیت را قبول نداشته باشد، نمی تواند از برهان فارابی استفاده کند؛ مثلاً هیوم نمی تواند.
  - ابن سینا برهانش را با تاسی از قرآن، صدیقین نامیده است؛ یعنی برهانی که بدون استفاده از هر واسطه‌ای و فقط به کمک اصل حقیقت وجود، به اثبات خدا بپردازد.
  - اگر بگوییم خدا خودش دلیل خودش است؛ این یعنی برهان صدیقین.
- مقایسه الگوی خدا و معناداری زندگی:  
فلاسفه غرب: اول: خدا را بپذیر و دوم: زندگی ات معنادار می شود.  
فلاسفه اسلامی: ما وعده به امر خیالی نمی دهیم؛ بلکه از خدای واقعی سخن می گوییم که اثبات شده باشد و بتوان با او ارتباط معنوی و روحی گرفت. پس:  
اول: خدا را اثبات کن و دوم: آن را بپذیر و سوم: آنگاه زندگی ات معنادار می شود.  
معیارهای زندگی معنادار با پذیرش خدا: صفحه ۴۴ کتاب.
- نکات درباره عشق از نگاه ابن سینا:
  - اشتیاق ذاتی و ذوق فطری که سبب بقای ممکنات و مخلوقات است = عشق. یعنی :
  - به عشق است ایستاده آفرینش
  - عشق و انس میان انسان و جهان، ناشی از عشق الهی است که در همه هستی قرار داده شده است. (به ودیعت نهاده شده)

### درس هفتم

- این کلمات در کنار هم و گاهی معادل هم به کار می روند:  
دین: ایمان، شریعت  
فلسفه: عقل، استدلال، قیاس، برهان، بحث، استدلال قیاسی و یقینی، عقلانیت.  
عرفان: عشق، شهود، جذب، ذوق
- نکته کلیدی و مهم:  
به طور کلی در کل کتاب دو معنا (اشتراک لفظ) از عقل آورده شده است؛ یعنی همه مباحث ذیل این دو معنا می گنجند:  
۱. عقل به عنوان قوه شناخت و توانایی استدلال که در انسان وجود دارد.

۲. عقل به عنوان موجودی مجرد (مصدق وجودی عقل) (مصدق یعنی خارج و واقع)

(رجوع کنید به فایل صوتی مقایسه همه معانی)

• نکات تستی در تعریف عقل (قوه شناخت):

- تعریف عقل: عقل توانمندی (قوه است) استدلال است و می توان با آن خوب و بد را از هم تشخیص داد و فهمید کدام را باید و کدام را نباید. (خوب و بد را عقل نظری می فهمد و باید و نباید را عقل عملی)
- عقل در کودک حالت بالقوه دارد و با ۱. تربیت و ۲. تمرین به فعلیت می رسد.
- انسان زمانی که بتواند مفاهیم کلی را بسازد، قوه عقلش به فعلیت رسیده است. بعد از آن می تواند استدلال را صورتبندی کرده قیاس منطقی بسازد.

• نکات تستی در تعریف عقل (مصدق وجودی):

- عقول مجردند (مادی نیستند)
- زمان و مکان ندارند.
- با حواس ظاهر درک نمی شوند.
- آنها در عالم عقل هستند. (عالم فراتر از عالم طبیعت) (ماوراء الطبیعه)
- برخی فلاسفه، فرشتگان که در قرآن آمده را برخی از همین عقول می دانند.
- عقول را باید با استدلال اثبات کرد. (برای همه)
- البته اگر انسان تهذیب نفس کند، علاوه بر استدلال، می تواند عقول را شهود هم بکند. (نه اینکه استدلالش از بین برود.) (برای خواص)
- خود عقول، برای ادراک استدلال نمی کنند؛ آنها همه چیز (علتشان، معلولشان، خودشان) را شهود می کنند.

- ارتباط دو معنای عقل: عقل ما انسان ها (قوه شناخت)، پرتو و مرتبه نازل آن عقول مجرد (مصدق وجودی) است. اینکه انسان مفاهیم کلی می سازد، پرتو همان عقل است.

• عقل نزد حکمای ایران باستان:

- ایرانیان بیشتر تعبیر خرد را به کار برده اند. (بر اساس گزارش های فردوسی در شاهنامه و نیز نقل های تاریخی و آثار مکتوب)
- به هر دو معنای عقل قایلند. هم موجود مجرد و نورانی و هم تعقل و خردورزی و برهان.
- در نگاه آنان خدا با عقل (علم) متحد و یگانه است. و ضمناً خدا بر اساس عقل هم خلق کرده است.
- اهورا مزدا = خدایی که عقل را می آفریند.

• عقل نزد یونان باستان:

هراکلیتوس:

عقل = موجود مجرد (مصدق وجودی)؛ که اشیاء جهان را ایجاد می کند.

لوگوس (دومعنای عقل)

نطق = قوه تفکر و شناخت (قوه عقل)؛ که در سخن گفتن تجلی می کند.

پارمیندس:

عقلی وجود دارد که عقل انسان به آن متصل می شود. (شبهه حرف فلاسفه اسلامی)

افلاطون:

همان حرف پارمیندس، البته اسم آن (عقل مجرد) را عقل کلی و عقل جهانی می گذارد.

ارسطو:

عقل با توجه به کارکرد آن (کاری که انجام می دهد) به دو دسته تقسیم می شود:

نظری: که درباره هست ها و نیست ها بحث می کند (فلسفه، ریاضیات، علوم طبیعی)؛ مثلاً اثبات

خدا و فهم خوب و بد، ...

عملی: که به کارهای اختیاری انسان در ارتباط است (حیطه اخلاق، سیاست، حقوق، تدبیر منزل)؛

مثلاً باید، نباید و ...

ارسطو استدلال تجربی را از عقلی محض جدا کرد. (او اولین بار مبانی فلسفی علوم تجربی را بیان کرد)

تعریف ارسطو از انسان: انسان = حیوان + ناطق (متفکر)

پس: تفاوت انسان و حیوان در همین تفکر اوست.

پس ارسطو با ارائه تعریف از انسان، حساب انسان را از حیوانات جدا می کند.

عقل (به معنای تفکر)، ذاتی انسان است.

#### • عقل نزد فلاسفه اروپایی:

- حاکمیت مسیحیت (۱): (بزرگان اولیه کلیسا) عقل عامل تضعیف ایمان و امری شیطانی است و نباید به آن اعتماد کرد. باید در مقابل عقل ایستاد.

- حاکمیت کلیسا (۲): دوره دوم. تحت تاثیر آثار ابن سینا و ابن رشد به تبیین عقلانی مسائل دینی روی آوردند. ولی در نهایت باعث شد، عقل جای دین را بگیرد و دین را به حاشیه زندگی ببرد.

- دو جریان عقل گرا و تجربه گرا (۳):

- دکارت (عقل گرا):

○ همه توانایی های عقل (به عنوان قوه شناخت) را قبول داشت؛ مثلاً بدیهیات عقلی، استدلال

عقلی محض، تجربه.

○ عقل (قوه شناخت) می تواند خدا، نفس مجرد انسان و اختیار او اثبات کند.

○ به مصداق وجودی عقل (عقول و فرشتگان)، اعتقاد نداشت.

## - کانت (عقل گرا):

- \* مفاهیم فلسفی چون **ضرورت، امکان، علیت، وجود، کمیت، کیفیت** و .... ساختار ذهن هستند و ذهن اشیاء خارجی را در این ساختار درک می کند. (سابقتیو)
- \* کار عقل، شناسایی مفاهیم ذهنی است.

## \* نکته مهم: مقایسه دیدگاه **کانت** با **ابن سینا (فارابی و سایر فلاسفه اسلامی) و ارسطو**

ابن سینا و ارسطو	عقل مفاهیم وجود و ضرورت و... را از <b>خارج و واقع</b> <b>انتزاع</b> می کند.	کار عقل بررسی مطابقت این مفاهیم با خارج است. شناخت واقعیات خارجی
کانت	عقل این مفاهیم را <b>نزد خود</b> دارد. ساختار ذهن است.	<b>شناسایی مفاهیم ذهنی</b> (نه خارجی). ناظر بر واقعیت نیست.

### • اوگوست کنت:

- تحت تاثیر کانت بود و گفت کار عقل در تاسیس فلسفه **کاملاً ذهنی** است
- دستگاه فلسفه، بر **ساخته ذهن** و حاصل **تاملات ذهنی** است و **ناظر بر (مطابق با) واقعیت خارجی نیست.**
- عقل صرفاً زمانی که با روش تجربی و حسی وارد عمل شود، واقعیت را می یابد. (مشابه حرف هیوم در بحث علیت)
- دیدگاه او در مسائل مختلفی چون نسبت عقل و دین، توانایی عقل در اثبات ماوراء الطبیعه و نگاه انسان به خود و جهان تاثیر گذاشت.

## درس هشتم

- توجه به **عقل و عقلانیت** در **عالم اسلام** در وهله اول متأثر از (معلول) قرآن (پیام الهی) و سخنان پیامبر و عترت ایشان بوده است. (وجه برتری تمدن اسلامی بر تمدن مسیحی)
- **مخالفین عقل دو موضع دارند: (دو شکل مخالفت با عقل):**
  ۱. عقل را قبول دارم؛ ولی این عقل **محدود** است و در خیلی موارد (مثلاً در برخی مسائل دینی) **کارآمد نیست** و دچار **خطا** می شود. (تنگ کردن محدوده اعتبار عقل) در یک جمله: (محدودیت عقل)
  ۲. با عقل مشکلی ندارم؛ اما با **فلسفه و منطق** (به عنوان دستاورد **یونانی و غیر اسلامی**) مخالفم؛ مثلاً دیدگاه سقراط، افلاطون و ارسطو با عقاید اسلامی سازگار نیست. در یک جمله: (غربی و وارداتی است)

• پاسخ به مخالفین عقل:

- همه دیدگاه های فلاسفه مخالف اسلام نیست.
- فلسفه یک دانش است؛ مثل هر دانش دیگری و می توان وارد آن شد.
- ما از نظرات دیگران استفاده می کنیم، مثل استفاده از دستاوردهای متفکران دیگر در علوم دیگر.
- ما دیدگاه های فلاسفه را نقد و بررسی می کنیم.
- تنها فلسفه می تواند از هستی به ما هو (از جهت) هستی سخن بگوید.
- ملاک درستی و نادرستی دیدگاه ها فقط عقل و استدلال است نه ملیت آن (یونانی و ایرانی و چینی بودن آن)

• دو معنای عقل نزد فیلسوفان مسلمان:

همان دو معنای درس قبل است با توضیحات بیشتر.

۱. وجودی برتر (همان مصداق وجودی عقل):

- فلاسفه مسلمان بهتر از افلاطون و هراکلیتوس از این مسئله سخن گفته اند.
- موجوداتی غیرمادی و مجردند.
- به خودشان، علتشان و معلولشان علم حضوری دارند.
- واسطه فیض هستند. (از عالم بالا می گیرند و به عالم ماده می دهند)
- عقل فعال یا عقل دهم ابتدا در قوه عقلی انسان چیزی افزای می کند (تعقل انسان که بالقوه بود در کودکی) به فعلیت می رسد) و بعد عقل انسان شروع به فعالیت می کند.

۲. قوه شناخت و استدلال:

- فلاسفه مسلمان به دو دسته تجربه گرا و عقل گرا تقسیم نمی شوند؛ چون همگی عقل گرا هستند.
- فلاسفه مسلمان از همه کارکردهای عقل استفاده کرده اند: مثلا استدلال تجربی، تمثیل، برهان عقلی محض.

- اولین ملاک پذیرش و رد هر حکم و نظر در فلسفه اسلامی، استدلال عقلی است. برای همین گفته اند: نحن ابناء الدلیل یا ابن سینا گفته: اگر کسی عادت کند سخن بدون دلیل بپذیرد، انسان نیست.

• عقل به عنوان منبع معرفت دینی: در کنار قرآن (کتاب)، سنت و اجماع قرار می گیرد.

• عقل به عنوان ابزار شناخت: در کنار حس، شهود (قلب)، و وحی قرار می گیرد.

پس عقل هم ابزار شناخت است و هم منبع معرفت دینی.

نکته درباره جمله ملاصدرا در صفحه ۶۲:

اینکه ملاصدرا می گوید «امکان ندارد....»

منظورش این است که عقل و دین اگرچه دو روش مختلف دارند، اما در نهایت به یک نتیجه واحد منتهی می شوند. یعنی مثلا از هر روشی برویم به این نتیجه می رسیم که : خدا وجود دارد.

